

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ : 1385/07/21

نامه نانوشته :

اختلاف دوم که خیلی درد آور بود، اختلاف در کنار بستر پیامبر و همان قضیه نامه نانوشته، وصیت غیر مکتوبه و یا حدیث قرطاس بود که پیغمبر فرمود:

هَلَمْ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي فَقَالَ عُمَرُ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ.

حدثنا يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال أخبرني يونس عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس قال: لما اشتد بالنبي صلي الله عليه وسلم وجعه قال (اتوني بكتاب أكتب لكم كتابا لا تضلوا من بعده) . قال عمر إن النبي صلي الله عليه وسلم غلبه الوجع وعندنا كتاب الله حسبنا . فاختلفوا وكثر اللغط قال (قوموا عني ولا ينبغي عندي التنازع) . فخرج ابن عباس يقول إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلي الله عليه وسلم وبين كتابه.

صحيح بخاري، ج1، ص 37 و ج5، ص 138 و ج8، 161.

بشتابيد، براي تان وصيتنامه اي بنويسم تا بعد از من گمراه نشويد. عمر گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده است.

آن جايي که نام عمر آمده، صحيح بخاري و مسلم با اين تعبير آورده اند: درد بر نبي اکرم فشار آورده و از شدت درد اين سخن را بر زبان آورده است. آن جايي که کلمه عمر نيست، نوشته اند:

ان الرجل ليهجر.

حدثنا قبيصة حدثنا ابن عيينة عن سليمان الأحول عن سعيد ابن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما أنه قال يوم الخميس وما يوم الخميس ثم بكى حتي خضب دمه الحصباء فقال: اشتد برسول الله صلي الله عليه وسلم وجعه

يوم الخميس فقال (ائتوني بكتاب أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا) . فتنازعوا ولا ينبغي عند نبي تنازع فقالوا
هجر رسول الله صلي الله عليه وسلم.

صحيح بخاري، ج4، ص31.

همانا اين مرد (رسول اکرم صلي الله عليه وآله) مهجور شده است.

مشخص است که گوینده سخن کسی جز عمر بن الخطاب نبود و تعبیر هم «ان الرجل ليهجر» بود

غزالي مي گوید:

قال عمر: دعوا الرجل فانه ليهجر.

ولي جهت حفظ آبروي عمر، آن جايي که کلمه عمر را مي آورند، «يهجر» را حذف مي کنند و به جاي آن «قد غلبه
الوجع» مي آورند.

آن قدر سر و صدا زياد شد که پيامبر اکرم فرمود:

قوموا عني ولا ينبغي عندي التنازع.

از من دور شويد و در نزد من دعوا نکنيد.

همان پيامبري که رحمت للعالمين است، همان پيامبري که قرآن در باره او مي فرمايد:

وَإِنَّكَ لَعَلِّي خُلِقَ عَظِيمٍ. القلم (68) 4.

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضْنَا مِنْ حَوْلِكَ. آل عمران (3) 159.

به قدری قلبش به درد می آید که همه را از منزلش بیرون می کند!

پيامبر نمرده است!

سومین اختلاف اساسی که تأثیر گذار شد، این بود که بعد از رحلت نبی مکرم در حدود نماز ظهر؛ با این که ابوبکر و عمر با اشاره عایشه از جیش اسامه جدا شدند، به مدینه برگشتند و منتظر رحلت پیامبر بودند، ابوبکر به منزلش رفت. منزل ابوبکر هم در بیرون مدینه و در سنج بود، عمر ترسید که تا ابوبکر بیاید، مهاجرین و انصار در مسأله خلافت با علی بیعت کنند، شمشیر به دست گرفت و اعلام کرد: هر کس بگوید پیامبر مرده گردنش را خواهم زد، پیامبر نمرده و پیش خدا رفته؛ همان طور که حضرت موسی پیش خدا رفته بود، برخواید گشت و مشرکین را از جزیره العرب بیرون خواهد کرد و منافقین را می کشد و آخرین کسی که از ما از دنیا خواهد رفت.

همان کسی که می گفت: ان الرجل لیهجر، قد غلبه الوجد، بعد از چند روز رأیش برمی گردد و می گوید: هر کس بگوید پیامبر مرده، گردنش را می زنم.

با این که ابن ام مکتوم در گوشه مسجد این آیه را می خواند:

إِن مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ. آل عمران

(3) 144

کسی به حرف ابن ام مکتوم ارزشی قائل نبود. عمر به قدری مردم را مشغول کرد و اختلاف انداخت تا این که ابوبکر رسید. گفت چه خبر است؟ عمر گفت که بعضی ها می گویند پیغمبر مرده و من گفتم هر کس این حرف را بگوید من گردنش را می زنم. ابوبکر برگشت و گفت: هر کس محمد را عبادت می کرد، پیغمبر مرد و هر کس خدای محمد را عبادت می کرد، او حی و جاودانه است. بعد این آیه را خواند: **إِن مَاتَ أَوْ قُتِلَ....**

حدثنا إسماعيل بن عبد الله حدثنا سليمان بن بلال عن هشام بن عروة عن عروة بن الزبير عن عائشة رضي الله عنها زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مات وأبو بكر بالسنح قال إسماعيل يعني بالعالية فقام عمر يقول والله ما مات رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت وقال عمر والله ما كان يقع في نفسي الا ذاك وليبعثنه الله فليقطعن أيدي رجال وأرجلهم فجاء أبو بكر فكشف عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقبله فقال

بأبي أنت وأمي طبت حيا وميتا والله الذي نفسي بيده لا يذيقك الله الموتين ابدا ثم خرج فقال أيها الحالف علي
رسلك فلما تكلم أبو بكر جلس عمر فحمد الله أبو بكر وأثنى عليه وقال الا من كان يعبد محمدا فان محمدا صلي الله
عليه وسلم قد مات ومن كان يعبد الله فان الله حي لا يموت وقال إنك ميت وانهم ميتون وقال وما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم علي أعقابكم ومن ينقلب علي عقبه فلن يضر الله شيئا وسيجزي
الله الشاكرين قال فنشبح الناس يبكون قال واجتمعت الأنصار إلي سعد بن عبادة في سقيفة بني ساعدة ...

عمر برگشت وگفت كه: هذه الآية في القرآن؟ و الله ما علمت أن هذه الآية أنزلت قبل اليوم.

. وأخرج البيهقي في الدلائل عن عروة قال لما توفي النبي صلي الله عليه وسلم قام عمر بن الخطاب فتوعد من قال
قد مات بالقتل والقطع فجاء أبو بكر فقام إلي جانب المنبر وقال إن الله نعي نبيكم إلي نفسه وهو حي بين أظهركم
ونعاكم إلي أنفسكم فهو الموت حتي لا يبقى أحد الا الله قال الله وما محمد الا رسول إلي قوله الشاكرين فقال عمر
هذه الآية في القرآن والله ما علمت أن هذه الآية أنزلت قبل اليوم وقال قال الله لمحمد صلي الله عليه وسلم انك
ميت وانهم ميتون .

وأقبل أبو بكر رضي الله عنه من السنح علي دابته حتي نزل بباب المسجد، وأقبل مكروبا حزينا فاستأذن في بيت
ابنته عائشة، فأذنت له فدخل، ورسول الله صلي الله عليه وسلم قد توفي علي الفراش والنسوة حوله، فخمرن
وجوههن، واستترن من أبي بكر إلا ما كان من عائشة، فكشف عن رسول الله صلي الله عليه وسلم فجثي عليه يقبله
ويبكي ويقول : ليس ما يقوله ابن الخطاب شيئا، توفي رسول الله والذي نفسي بيده رحمة الله عليك يا رسول الله ما
أطيبك حيا وميتا، ثم غشاه بالثوب ثم خرج سريعا إلي المسجد يتخطي رقاب الناس حتي أتى المنبر، وجلس عمر
حين رأي أبا بكر مقبلا إليه وقام أبو بكر إلي جانب المنبر، ونادي الناس فجلسوا وأنصتوا فتشهد أبو بكر بما علمه من
التشهد . وقال : إن الله عز وجل نعي نبيه إلي نفسه وهو حي بين أظهركم ونعاكم إلي أنفسكم وهو الموت حتي لا

يبقي منكم أحد إلا الله عز وجل . قال تعالي (وما محمد إلا رسول الله قد خلت من قبله الرسل) الآية فقال عمر :
هذه الآية في القرآن ؟ والله ما علمت أن هذه الآية نزلت قبل اليوم وقد قال الله تعالي لمحمد صلي الله عليه وسلم :
(إنك ميت وإنهم ميتون) [الزمر (39) 30] .

قسم به خدا نمي دانستم اين آيه تا امروز نازل شده است.

در حالي كه ذيل همين آيه در درالمنثور، اصلاً شأن نزول همين آيه را خود عمر نقل مي كند
أخرج ابن المنذر عن كليب قال خطبنا عمر فكان يقرأ علي المنبر آل عمران ويقول إنها أحدية ثم قال تفرقنا عن
رسول الله صلي الله عليه وسلم يوم أحد فصعدت الجبل فسمعت يهوديا يقول قتل محمد فقلت لا أسمع أحدا يقول
قتل محمد الا ضربت عنقه فنظرت فإذا رسول الله صلي الله عليه وسلم والناس يتراجعون إليه فنزلت هذه الآية وما
محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل.

الدر المنثور، جلال الدين السيوطي، ج 2، ص 80.

ما در جنگ احد فرار کرده بوديم، رفته بوديم بالاي کوه، مردم شايع کردند كه پيغمبر مرد، بعد از اين كه مشخص
پيامبر شهيد نشده اين آيه نازل شد. البته اين قضيه براي عمر خيلي گران تمام شد در ميان صحابه و عذر هايي
آورد كه...

جالب اين جاست كه وقتي ابوبكر آن آيه را خواند، عمر فوراً گفت: هذا خليفة رسول الله فبايعوه. هيچ كس براي
حرف عمر تره اي خرد نكرد. اين مشخص است كه يك توطئه از پيش ساخته بوده است.

سقيفه:

چهارمين سرمنشأ اختلاف، اختلاف در سقيفه بود كه ديگر اوج اختلاف و منشأ تمام بدبختي ها و مسلمين تا امروز
در همان جا پايه گذاري شد.

در صحیح بخاری و مسلم از قول خود عمر بن خطاب اختلافات و دعوای که در آن جا اتفاق افتاده را آورده است.
حتی نوشته اند که عمر گفت:

اقتلوا سعدا، قتله الله سعدا.

ثم عمر القائل في سعد بن عباد، وهو رئيس الأنصار وسيدها : اقتلوا سعدا، قتل الله سعدا، اقتلوه فإنه منافق.

شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج 20، ص 21 و ج 1، ص 174.

وتكلم سعد ابن عباد، فقال عمر : اقتلوا سعدا قتله الله.

المعيار والموازنة، أبو جعفر الإسكافي، ص 25.

گناه سعد بن عباد این بود که کاندیدا برای خلافت شده است. بعد دارد که سعد از ریش عمر گرفت، عمر گفت که
اگر يك دانه از ریش من کم شود، يك دندان سالم در دهانت نمی گذارم.

عایشه همسر پیغمبر است، اصلاً گیریم که او به پیامبر بودن آن حضرت اعتقاد ندارد، همان طوری که خودش هم
صراحت دارد که عایشه به پیامبر صلی الله علیه وآله گفت:

أتزعم انك رسول الله.

إحياء علوم الدين للغزالي 2 : 43 في آداب النكاح . سبيل النجاة في تامة المراجعات، الشيخ حسين الراضي، ص

246 فيض القدير شرح الجامع الصغير، المناوي، ج 3 ص 661 .

همسرت بود یانه؟ يك زني که نزدیک 10 سال با يك شوهر زندگی می کند، حداقل اقتضای وجدان این است که در
مراسم کفن و دفن او باشد. خودش می گوید ما نفهمیدیم پیامبر کی دفن شد.

والله ما علمنا متي دفن رسول الله.

ابوبکر پدر زن رسول الله است. وجدان اقتضاء می کند که وقتی دامادش از دنیا می رود، سر جنازه اش حاضر
باشد. وقتی از او سؤال می کنند که پیامبر را در چند کفن دفن کردند، گفت من که نبودم، بروید از علی سؤال کنید.

اساس اختلاف روي اين چند مسأله منعقد شد و ميان مردم دو دستگي ايجاد شد. اين چند قضيه، تخم اختلاف را ميان انصار و مهاجرين كاشت. بعد جمعيت به دو دسته شدند؛ يك عده طرفدار عمر و يك عده هم طرفدار اميرالمؤمنين عليه السلام بودند. حتي ابن ابي الحديد مي گويد:

حين توفي الله نبيه صلي الله عليه وسلم ان الانصار خالفونا واجتمعوا بأسرهم في سقيفة بني ساعدة وخالف عنا علي والزبير ومن معهما.

يقول والله لو مات عمر بايعت فلانا فلا يغترن امرؤ أن يقول إنما كانت بيعة أبي بكر فلتة وتمت الا وانها قد كانت كذلك ولكن الله وقي شرها وليس منكم من تقطع الأعناق إليه مثل أبي بكر من بايع رجلا عن غير مشورة من المسلمين فلا يبايع هو ولا الذي بايعه تغرة ان يقتلا وانه قد كان من خبرنا حين توفي الله نبيه صلي الله عليه وسلم ان الأنصار خالفونا واجتمعوا بأسرهم في سقيفة بني ساعدة وخالف عنا علي والزبير ومن معهما.

صحيح البخاري، البخاري، ج 8، ص 26.

مشخص است كه مخالفين حكومت و خلافت ابي بكر يك تعداد معتنايهي بوده اند و اجماعي در كار نبوده است. خلافت ابوبكر با بيعت دو يا سه نفر تشكيل شد و ما بقي با زور چماق بيعت كردند. خود طبري و ابن كثير نوشته اند كه خود عمر قبلا چماق به دست هاي مدينه را جمع کرده بود، آماده کرده بود كه بلافاصله بعد از رحلت پيامبر به مدينه ريختند كه به تعبير شيخ مفيد در دست همه شان چماق بود (وفي ايديهم الخشب). و عمر با آن ها قرارداد بست كه شما هر چه بخواهيد من مي دهم؛ ولي ما را در قضيه خلافت ابوبكر ياري و مردم را بر بيعت وادار كنيد و هر كس مخالف كرد با اين چوب ها بر سر و گردنش بزويد. حتي در كتاب هاي لغت آمده است كه عمر گفت:

فلما رأيت اسلم أيقنت بالنصر

ابن قته و ديگران نوشته اند كه تعداد آن ها به قدري زياد بود كه كوجه هاي مدينه توانايي ككش اين قبيلة اسلم را نداشت.

خود تاریخ یعقوبی و دیگران صراحت دارند که عده ای زیادی از مهاجرین و انصار با علی علیه السلام بودند و با ابوبکر مخالفت کردند؛ مثلاً در تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 124؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 22؛ مروج الذهب، ج 2، ص 121؛ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 125؛ اسدالغابه ابن اثیر جزری، ج 3، ص 22؛ اسامی کسانی را که با خلافت ابوبکر مخالفت کردند، آورده اند. حتی زبیر بن بکار که از نواصب هست، در کتاب الاخبار الموفقیات می گوید:

و كان عامة المهاجرين و جلّ الانصار لايشكون أن عليًا هو صاحب الامر بعد رسول الله !

الأخبار الموفقیات، ص 580

همین تعبیر را یعقوبی دارد، در ج 2، ص 124

وتخلف عن بيعة أبي بكر قوم من المهاجرين والأنصار، ومالوا مع علي بن أبي طالب، منهم : العباس بن عبد المطلب، والفضل بن العباس، والزبير بن العوام بن العاص، وخالد بن سعيد، والمقداد بن عمرو، وسلمان الفارسي، وأبو ذر الغفاري، وعمار بن ياسر، والبراء بن عازب، وأبي بن كعب

بعد از این قضیه جامعه دو دسته شد. تا اختلاف بعدی در قضیه قتل عثمان پیش آمد، با این که حضرت علی علیه السلام خیلی تلاش کرد که این فتنه را بخوابد؛ ولی فتنه به قدری عمیق بود که قابل کنترل نبود. و بعد در زمان خلافت امام علی علیه السلام تخم هایی که در سقیفه کاشته شده بود، و توطئه ای که عمر در قضیه شورای شش نفره داشت، نتیجه داد. طلحه و زبیر و عبدالرحمن، در گذشته عددی نبودند، وقتی عمر در شورای شش نفره آمد و آن ها طرح کرد، آن ها هم فکر کردند که ما هم در حدی هستیم که کاندیدای خلافت و امامت بشویم که جنگ جمل با کشته شدن سی هزار نفر جمعیت را به راه انداختند. بعد از قضیه جنگ جمل معاویه آمد و کشته شدن عثمان به دست امام علی علیه السلام را مطرح کرد و جنگ صفین 18 ماهه را با کشتار 110 هزار جمعیت دامن زد.